

# هیس!

● افسانه شعبان تَراد  
● تصویرگر: هاجر مرادی

هپلی هپو که خسته بود.  
خوابیده بود کنار رود.





هیس، خواب کوچه می بینم  
خوابِ کلوچه می بینم

بارون می آد، دونه دونه  
هپلی پاشو، برو به خونه



هیس، خواب دریا می بینم  
خودم رو اون جا می بینم

بارون که شُر شُر می کنه  
رودخونه رو پُر می کنه



وای، چرا من تو آبم؟  
بیدار، یا این که خوابم؟

هپلی از آب اومد بیرون.  
خیس بود و رفت به خونه شون.  
کفشاشو اما آب بُرد.  
هپلی هیو غصه خورد.

چه خوب که ما رسیدیم،  
هپلی هیو را دیدیم!

